

اخبار گرایي در تفسير

روش‌شناسی اهل بیت - علیه‌السلام - در تفسیر، تاویل و تطبیق آن؛
سید حسین تقوی دهاقانی، قم: مؤسسه فرهنگ منہاج، تابستان ۱۳۸۱ ه. ش.

محمد علی کوشا

این کتاب با مقدمه‌ای نسبتاً طولانی در ۱۴ صفحه، از آقای مجید جعفری تبار آغاز شده که در واقع تقریظی مسووط در راستای تأیید نویسنده کتاب است. او تلاش مؤلف را به عنوان «تبیین منطقی و مستدل و مستند اتصال عمیق کتاب و عترت» ستوده و با تعبیر «عالم عامل و مخلص، صاحب‌نظر و مجتهد در علوم قرآنی و تفسیر و فقه و اصول» به عظمت و بزرگی از او نام برده است، و خوانندگان را به مطالعه این کتاب توصیه کرده است.

تقریظ‌نویس محترم در این مقدمه به قلم‌فرسایی پرداخته و با تعبیراتی تند و احساساتی چون: «خاصان ناهل»، «علوم کم ظرفیت»، «قلیل الجنبه»، «غریبه‌های واجد صفات نکره»، «جوهره شک و ریب»، «ضعیفان و جاهلان»، «خرد خردان بی‌خرد»! به کسانی که با او هم عقیده نیستند و باوری هم رأی او از قرآن ندارند، حمله‌ور شده است. مثلاً می‌نویسد: «نحله‌ای، محکماتی چون «اهل بیت» (در آیه تطهیر) و «من عنده علم الكتاب» و «قریبی» و جز آن را محمول بر لغویات لغویه، یا هجویات مرسله، و مجعوله خود کرده‌اند!!!»^۱ در عین حال اضافه می‌کند با همه اینها «ذرة المثالی در صدد اسقاط افراد یا افکار خاصی نیستیم!» و نیز می‌افزاید: «امروز در غالب بلاد و ملل، الگوهای مردم و جوانان، اشیایی زشت و ناپسند، یا افرادی متهتک یا جاهل یا عادی و عامی می‌باشند.»!

آن‌گاه پس از بیان مطالبی در عظمت قرآن کریم، به فخر رازی صاحب تفسیر کبیر می‌تازد و می‌نویسد:
«چسان در موضعی مکرر، از یک یا دو یا هر سه وصف و طریقه ناپسند (سب، تحکم و گفتار

ناحق) استفاده می‌برد تا حرف خود را بر کرسی سست سست محوران بی‌بنیان بنشانند!!!»^۲.

بعد از مقدمه تقریبنویس، پیشگفتار مؤلف آغاز می‌شود، و در نه صفحه به بیان علت نگارش کتاب، فلسفه نامگذاری، تفاوت روش تفسیر و روش تنظیم، راز کاربرد روش‌های گوناگون، پرداخته و مخاطبان تفسیری را به سه دسته تقسیم نموده است. با این تعبیر: «مخاطبان تفسیری آنان (اهل بیت - علیهم‌السلام - گاه انسانهای ساده‌اندیش، و گاه حکیمان ژرف‌اندیش، و گاه آخوریان ملحد! بوده‌اند».

نویسنده در پایان پیشگفتارش می‌افزاید: «اهل بیت - علیهم‌السلام - هیچ‌گاه اصطلاحات و دانش‌هایی را که خود حجاب فهم و تفسیر قرآن باشند به کار نگرفته‌اند. روش اهل بیت - علیهم‌السلام - از هنر تفسیری برخوردار است؛ نه آن‌گونه که برخی مفسران با ژست معلومات و اندیشه‌های بیگانه با کلام وحیانی، عباری بر فضای فهم قرآنی، منتشر ساخته و از این راه به هنرنمایی پرداخته‌اند».

پس از آن به بحث در «ضرورت نیازمندی به تفسیر و امام مفسر» پرداخته‌اند. و به تبیین و تفسیر گزینه‌هایی چون «شیوه عقلی» و «شیوه نقلی» در تفسیر قرآن دست یازیده است.

مؤلف محترم، در خلال بحث‌های نسبتاً بلند، اقدام به درج روایات فراوانی در پانوشت کتاب با خط بسیار ریز، بدون بررسی همه جانبه آنها - از جهت سند و دلالت - بی‌هیچ ترجمه و توضیح لازم، نموده و حجم کتاب را به میزان قابل توجهی بالا برده است.

سپس به موضوع «فلسفه گرایش به روش تفسیری اهل بیت» در گزینه‌های: الف) قرآن و عترت، دو گوهر در یک صدف؛ ب) ارجاع قرآن به اهل بیت - علیهم‌السلام؛ ج) ارجاع اهل بیت - علیهم‌السلام - به قرآن؛ د) تفسیر متقابل قرآن و روایت؛ ه) امامان سخنگویان قرآن؛ پرداخته است.

در (صفحه ۶۳) عنوان «عترت، مکمل قرآن»، را برگزیده است، که شایسته بود، در این عنوان، به جای کلمه «مکمل» کلماتی چون «مبین، مفسر و شارح» را به کار می‌گرفت. زیرا لازمه چنین تعبیری ناقص بودن قرآن است! در حالی که هیچ نقص و نارسایی در قرآن وجود ندارد که به وسیله دیگران کامل شود، بلکه تنها مفسرانی آگاه چون اهل بیت - علیهم‌السلام - را می‌طلبد که به تبیین حقایق آن بپردازند.

در (صفحه ۶۵) نیز عنوان «عترت، قیم قرآن» را آورده، که لازم بود به جای «قیم» از تعبیر «مبین» و امثال آن استفاده می‌کرد. زیرا لازمه چنین تعبیری این است که قرآن کریم در ردیف صفات و محجورین قرار گیرد! در صورتی که قرآن نور، مبین، میزان و ملاک صحت و سقم هر روایتی است، چگونه نیازمند به قیم خواهد بود! ضمناً تمسک مؤلف محترم به روایتی که یکی از تعبیرهای آن «ان القرآن لایکون حجة الا بقیم» نیز هرگز صحیح نیست. چون اگر فرضاً سند این روایت هم به گونه‌ای صحیح دانسته شود، محتوای چنین حدیثی قابل دفاع نخواهد بود که حجیت قرآن را منوط به داشتن قیم می‌کند!

آن‌گاه در مبحث «ارزش قول صحابی و تابعین در تفسیر» به نقد و بررسی پرداخته و نکات مفیدی را یادآور شده و سخن را به شأن و شرکت ابن عباس در تفسیر کشانده، ولی در عین حال، تمجیدهای دیگران را از او تا حدودی، مبالغه‌آمیز دانسته است. و نقش بنی‌عباس را در اعطای القاب

گونگون به او دخیل دانسته، و نتیجه گرفته است که: «بنابر اعتراف ابن عباس و شواهد تاریخی فراوان، وی همه دانش تفسیری معتبر خود را از علی - علیه‌السلام - آموخته و از دانش آموختگان مکتب تفسیری امام علی - علیه‌السلام - است؛ جز آنکه به دلایل فشارهای اجتماعی و شرایط ظلمانه، گفته‌ای را به امام علی - علیه‌السلام - منسوب ساخته و به اسم خودش تمام گشته است.»

پس از آن در موضوع «روشهای تفسیر» به بیان مفهوم «تفسیر به رأی» و «روشهای قانونمند» آن پرداخته و گوشزد کرده است که: «معصومان در یک پیام مشترک و با لحنی بسیار تند مردم را از تفسیر ذوقی پرهیز داده و با شمردن آثار زیان‌بار و خطرناک این کژراهه، آنها را از کیف‌های سنگین این روش مذموم آگاه ساخته‌اند. از این روی نگارنده بر این باور است که، تعریف معنای و تفسیر به رأی نیز دچار آفت تفسیر به رأی گشته است و برخی دانسته یا ندانسته یک گناه بزرگ را به گناهی بزرگ‌تر از آن شرح و تفسیر نموده‌اند.»

آن‌گاه مؤلف محترم چنین نتیجه گرفته است که: «پسندیده‌ترین شیوه ارزش‌یابی، رویکرد به ده‌ها روایتی است که مورد اتفاق جمیع دانشمندان اسلام بوده و محدثان شیعه و سنی بر صحت و تواتر اجمالی آن اجماع نموده‌اند.»

نویسنده سپس به بیان مفهوم «تفسیر به رأی» پرداخته و برای آن پنج تصویر منظور داشته است:

۱. رأی و نظر و ذوق شخصی؛ ۲. عقیده حاصل از پندارها و حدس و تخمین‌ها؛ ۳. انطباق تفسیر به رأی بر تفسیر عقل؛ ۴. استفاده از قیاس در قلمرو آیات الاحکام؛ ۵. روی‌گردانی از احکام نقلی اخبار معصومان.

پس از آن چنین نتیجه می‌گیرد که در میان این پنج گزینه، به غیر از تفسیر به عقل، دیگر موارد، در گستره نکوهش و مفاد روایات مشتمل بر مذمت تفسیر به رأی قرار می‌گیرند.

با همه آنچه که مؤلف محترم عرضه داشته‌اند، به نظر می‌رسد محور اصلی «تفسیر به رأی»، بدون دلیل و برهان و تنها بر اساس هواهای نفسانی و مصالح شخصی و گروهی و صنفی و حزبی، به تفسیر دست‌یازیدن است. به عبارت دیگر عدم تدبّر خود در قرآن و تنها تکیه بر ظن و گمان کردن است که منجر به تفسیر به رأی می‌شود؛ و این نکته را از خود آیه شریفه می‌توان استفاده کرد: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبِ أَفْئَالِهِا» (محمد / ۲۴) آیا قرآن را ژرف نمی‌اندیشند [و در همه ابعاد آن تأمل و دقت به عمل نمی‌آورند؟] یا بر [چنین] دل‌های قفل‌های [ویژه] آنهاست؟

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيرًا» (نساء / ۸۲)؛

آیا قرآن را ژرف نمی‌اندیشند؟ و اگر از نزد غیر خدا می‌بود در آن ناهمگونی می‌یافتند.

بنابراین، حاکم کردن حدس و گمانها و اندیشه‌های بی‌پایه و هوس‌جویانه بر آیات قرآن، نتیجه همان عدم تدبّر در آن است. وگرنه نفس تدبّر در قرآن، خواه ناخواه توأم با استدلال و اقامه دلیل و برهان خواهد بود. بنابراین مراد از تفسیر به رأی، همان تکیه بر رأی و نظر و فکر شخصی منهای دلیل

و برهان است. وگرنه کسی که در مقام کشف حقیقت قرآن، با شرایط لازم بر اساس دلیل و برهان و بررسی همه جانبه پیش رود، حاصل تلاش و کوشش او هر چند در مواردی همراه با خطا باشد چنین کاری مشمول تفسیر به رأی نخواهد بود. بنابراین نکته اصلی در تفسیر قرآن، تدبیر در قرآن به وسیله مفسر جامع‌الشرایط است. و حاصل مطالب عمده روایات صحیحیه از اهل بیت - علیهم‌السلام - در مقام تفسیر، در واقع مصادیقی از تدبیر آن بزرگواران در قرآن کریم است.

تفسیر قرآن به روایت یا تفسیر روایت به قرآن؟

مؤلف محترم در (ص ۱۵۲) ذیل عنوان «تفسیر قرآن به روایت» اظهار داشته‌اند: «در روش تفسیری اهل بیت - علیهم‌السلام - افزودن بر شیوه تفسیر قرآن به روایت با روش دیگری روبه‌رو می‌شویم که معصومین - علیهم‌السلام - برای زدودن ابهامی از روایتی به آیه‌ای از قرآن استناد جست‌اند». آن‌گاه به بیان چند نمونه می‌پردازد که نمونه دوم آن اعتماد به حدیث علی بن ابی حمزه بطائنی است که به اتفاق علمای رجال از ضغافه و مردودین است، بنابراین نمی‌شود با تکیه بر چنان احادیثی وارد عرصه تفسیر شد. و نمونه دوم هم بیان گفت‌وگوی امام سجاد - علیهم‌السلام - با مردی شامی است که آن هم در حد یک جواب نقضی است تا راهی حلی و تفسیری. مرد شامی به امام سجاد می‌گوید: پدر شما [امیرالمؤمنین علی - علیهم‌السلام] قاتل مؤمنان است! امام سجاد - علیهم‌السلام - به او فرمود: به چه استنادی چنین سخن می‌گویی؟ مرد شامی گفت: به استناد سخن خود ایشان که گفته‌اند: «إِخْوَانُنَا قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا فَقاتلناهم علی بغیهم» برادران ما بر ضد ما شوریدند، پس ما به خاطر شورش آنها با آنها کارزار نمودیم. امام سجاد - علیهم‌السلام - فرمود: تو مگر با قرآن سر و کار نداری و قرآن را نمی‌خوانی؟ گفت: چرا می‌خوانم. فرمود قرآن می‌فرماید: «وَاللّٰی مَدَّیْنَ اَآخَاهُمْ شَعِیْبًا» (اعراف / ۸۵): «و الی ثمود آخاهم صالحا» (هود / ۶۱) آیا تعبیر «اخ» (برادر) در مورد اقوام صالح و شعیب به عنوان برادران دینی است یا برادرانی عشیره‌ای و قبیله‌ای؟ مرد شامی گفت: آنها برادران قبیله‌ای بوده‌اند نه دینی. آن‌گاه پاسخ امام را قانع‌کننده یافت و گفت: شبهه مرا زدودی و سینه‌ام را گشودی. بدین‌گونه امام - علیهم‌السلام - ابهام بخشی از روایات را با استناد به آیه‌ای از قرآن برطرف ساختند.

در اینجا سخن بر سر این مسئله است که لزوماً این‌گونه اخبار، گویای تفسیر روایت به قرآن نیست. بلکه جوابی نقضی و در حد معلومات پرسش‌کننده است. زیرا امام سجاد - علیهم‌السلام - می‌توانست در جواب شامی بگوید: قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ» (بقره / ۱۹۴)؛ هر کس به شما تجاوز کند بمانند آن بر او تجاوز کنید. چون اطلاق این آیه شامل برادر مؤمن و غیرمؤمن می‌شود، و قطعاً کسانی که بر ضد امیرالمؤمنین - علیهم‌السلام - قیام کردند، برادران دینی او بودند، و نمی‌توانیم بگوییم فقط برادران عشیره‌ای و قبیله‌ای آن حضرت بوده‌اند، چون همه آنها اهل نماز و روزه و به گمان خودشان معتقد به مبانی دینی بودند؛ و تازه شماری

از آنان هم از عشیره و قبیله امام هم نبودند. پس استدلال امام - علیه السلام - به آیه «و الی مدین اُحاهم شعبیاً» اگر چه خوب و مفید است ولی تمام نیست، بلکه جوابی در حدّ درک و فهم طرف مقابل است، پس جوابی نقضی است نه خلی. و یا امام - علیه السلام - می‌توانست به آیه «و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی حتی تَفیء الی امراللّه» (حجرات / ۹)؛ و اگر دو گروه از مؤمنان با هم کارزار کنند، میانشان آشتی دهید، پس اگر یکی از آن دو بر دیگری ستم کند، با آن که ستم کرده است بجنگید تا به فرمان خدای بازگردد. استدلال کند.

بنابراین استشهدا به این‌گونه اخبار فقط در حدّ توجه و سوق دادن مردم به قرآن است نه اینکه لزوماً تأسیس قاعده‌ای نوین در عرصه تفسیر باشد، و روش اهل‌بیت - علیهم السلام - بر اساس آن دسته از روایات که صحیح و مطابق با قرآن هستند، روش تفسیر قرآن به قرآن است. و حاصل تفسیر آنها یا بیان مطالبی از سنت رسول خدا است و یا برداشتی بسیار عالی و متعالی از قرآن که نتیجه تدبیر جامع الاطراف خودشان از قرآن کریم است.

مؤلف محترم در (صفحه ۱۷۹) ذیل عنوان «تبیین واژه احسار» می‌نویسد: «در روایتی صحیح السنن می‌خوانیم: امام صادق - علیه السلام - درباره آیه «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَمْلُوءَةً اِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (اسراء / ۳۹) فرمود:

«احسار» به معنای فقر و فاقست و ناداری است. در نتیجه، ترجمه صحیح آیه این است که خداوند در زمینه رعایت اعتدال و انفاق به دیگران می‌فرماید: دستت را بر گردنت زنجیر مکن (کنایه از بخل) و از سوی دیگر دست خود را به طور کامل گشاده مگذار (کنایه از بذل و بخشش بی‌حساب) که در نتیجه خود سرزنش شده و فقیر و نیازمند خواهی گشت.

آن‌گاه می‌افزاید: «در ترجمه‌های کنونی قرآن هیچ کدام از مترجمان «احسار» را به معنی فقر و فاقست ترجمه نکرده‌اند؛ با اینکه روایت صحیح السنن در این باره وجود دارد، و پرسشها در بسیاری موارد این است که چنانچه روایت صحیح السنن و ظاهر الدلالاتی از امام معصوم - علیه السلام - درباره ترجمه و تفسیر آن آیه به ما رسید، آیا باز هم مجاز خواهیم بود که آیه‌ای را به دلخواه خود ترجمه کنیم؟!»

در پاسخ به مؤلف گرامی باید گفت: مقام تفسیر چیزی است، و مقام ترجمه چیز دیگر.^۳ امام صادق - علیه السلام - آنچه را که درباره این آیه فرموده‌اند در مقام تفسیر و توضیح است نه ترجمه؛ که بیان لغوی کلمه «محسور» باشد، زیرا «محسور» در لغت به معنای «حسرت زده»، «وامانده»، «درمانده» «نکوهیده» و «اندوهگین» می‌باشد. و مترجمان قرآن در مقام ترجمه باید این کلمه را به یکی از معادل‌های مذکور ترجمه کنند. ولی در مقام شرح و توضیح و تفسیر آیه خواهند گفت که این حسرت‌زدگی و اندوهناکی در اینجا نتیجه فقر و ناداری است. بنابراین برخلاف تصور مؤلف محترم، مترجمان در این آیه چیزی را به دلخواه خود نیاورده‌اند بلکه از قانون ترجمه - که دستورات خاص خود را دارد - پیروی کرده‌اند.

نویسنده محترم (در صفحه ۱۸۶ و ۱۸۷) ذیل عنوان «تأویل، تشبیه یا تطبیق موهن» می‌نویسد: «یکی از بایسته‌های مهم تأویل‌گر، تشخیص بین تأویل حق و ناحق و آگاهی از موازین و معیارهای قانونمند آن است». سپس به نقد مطالب یکی از قرآن‌پژوهان صاحب نظر^۴ پرداخته و چنین نوشته است: «و بر همین پایه می‌بینم که در نوشته برخی معاصران با بضاعت مزاجه، چگونه به جنگ برخی تأویل‌های به حق رفته و به ناحق، تطبیق‌های حق را انکار کرده‌اند. آنها در بخش «تطبیق باطل و اقسام آن» این‌گونه پنداشته‌اند که:

الف) مواردی از قبیل: «والسما و الطارق وما ادريک ما لطارق النجم الثاقب» که مراد از «سما» علی - علیه‌السلام - و مراد از «طارق» روح‌الامین و مراد از «نجم ثاقب» را پیامبر - صلی‌الله علیه وآله - دانسته‌اند. «عم یتسألون عن النبأ» مراد از «نبأ» را علی - علیه‌السلام - و ولایت ایشان دانسته‌اند، «فلا أقسم بالخنس» مراد قائم آل محمد - عجل‌الله تعالی فرجه - دانسته‌اند. این‌گونه تطبیقات، مخالف نص و سیاق آیات قرآن می‌باشد.

ب) مواردی از قبیل: «یوم ینظر المرء ما قدّمته یداه و یقول الکافر یالیتنی کنت تراباً» که «یالیتنی کنت تراباً» این‌گونه معنا شده است: ای کاش، در زمره شیعیان علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - بودم. «ان الانسان لربه لکنود» مراد، خلیفه اول بین شده، این تطبیقات، مخالف قواعد زبان و ادبیات عرب می‌باشد؛

ج) مواردی از قبیل: «فاذا فرغت فانصب» یعنی هنگامی که از نبوت فارغ شدی علی - علیه‌السلام - را به جانشینی خود نصب کن، و در «الذی یکذب بالدين» مراد از دین، ولایت امام علی - علیه‌السلام - است.

د) مواردی از قبیل: «ان عدّة الشهور عندالله اثناعشر شهراً» به دوازده امام - علیه‌السلام - و «الفجر» به قائم آل محمد - عجل‌الله تعالی فرجه - «و لیال عشر» به امام شیعه، و «شفع» به علی - علیه‌السلام - و «وتر» به خنوند و «طور سینین» به امام حسن و امام حسین و امام علی - علیهم‌السلام - اشاره دارد. در «والشمس والقمر» مراد از «شمس» رسول خدا - صلی‌الله علیه وآله - و مراد از «قمر» علی - علیه‌السلام - و مراد از «لیل» پیشوایان ستم، و مراد از «تهار» اسامی ذریه زهراء - علیها‌السلام - ه) مواردی از قبیل: «فلا اقتحم العقبه وما ادريک ما لعقبه فک رقبه» که مراد از «فک رقبه»

ولایت امیرمؤمنان - علیه‌السلام - دانسته‌اند، در «ثم لیقضوا تفنهم» مراد ملاقات امام است. «والتین والزیتون» مراد امام حسن - علیه‌السلام - و امام حسین - علیه‌السلام - دانسته‌اند که تمام این تطبیقات، موهن به مقام پیامبر - صلی‌الله علیه وآله - و اهل‌بیت - علیهم‌السلام - است.^۵

نگارنده این فرضیه مقام احادیث فوق را به دلیل ضعیف سند اغلب آنها و مغایر بودن با اصول قواعد عقلی و نقلی و عرفی - از جمله روایات تفسیری را - از اقسام تطبیق باطل به شمار آورده است.

آن‌گاه نویسندهٔ محترم، در مقام پاسخ برآمده و به گمان خویش در ابطال توهم نویسنده، نوشته است:

۱. بیرون راندن هر تطبیق و یا تبیین مصداقی از حوزهٔ تفسیر، با مبانی تفسیری اهل بیت - علیهم‌السلام - سازگار نمی‌باشد؛

۲. نامگذاری برخی مفاهیم یاد شده از مقولهٔ انطباق کلی بر مصداق بسیار دشوار به نظر می‌رسد؛

۳. برخی از این‌گونه موارد اشاره به معانی بطنی آیه است؛

۴. به گمان قوی چنانچه از همهٔ موارد یاد شده به نوعی تشبیه و یا استعاره تعبیر گردد سخنی سازگار با اصول و قواعد محاوره خواهد بود.

از چهار پاسخ مذکور، پاسخ اول، دوّم و سوّم، هر کدام هیچ مشکلی را حل نمی‌کند و دلیلی هم که بتواند اثبات کند که آیات فوق‌الذکر منطبق بر موارد نام برده و یا مصداقی از آنهاست وجود ندارد. و ادعای این‌که این‌گونه موارد از باب بطن آیه باشد، ادعایی بدون دلیل و صرف توهم است. و روایاتی که در بردارندهٔ چنین مطالبی است از جهت سند قابل اعتماد نیستند، و از جهت دلالت هم، دلالتی اثبات بر مدعای نویسنده کتاب ندارد. و اصولاً حمل این آیات بر اهل بیت - علیهم‌السلام - چه فضیلتی را برای آن بزرگواران - که سرتاپا غرق در فضیلت‌اند - اثبات می‌کند؟

به راستی اگر گفتیم «شمس» یعنی پیامبر اکرم - صلی‌الله علیه و آله - و «قمر» یعنی امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - با این‌گونه ادعاها، چه فضیلتی برای آن بزرگواران حاصل آمده است؟ فضیلت پیامبر و علی و دیگر امامان معصوم - علیهم‌السلام - به درک و فهم و اندیشه و ارادهٔ اختیاری آنها و حرکت آنان در راه خدا است. و گرنه پدیده‌های بی‌جان و بدون اراده در آسمانها و زمین به خودی خود چه فضیلتی دارند که اینان منطبق بر آن شوند؟!

واقعاً کسی که در این مقوله عمیقاً بیندیشد از تصورات و اوهام کودکانه قائلین به چنین مطالبی شگفت‌زده می‌شود! که تعلیمات حیات‌بخش قرآن و معارف بلند و محتوای متعالی آن را به چه جهتی سوق می‌دهند؟! «و انّ هذا لشیء عجاب» اما پاسخ چهارم نویسنده محترم از جهتی ممکن است، قابل قبول باشد. بدین معنا، بپنداریم که موارد مذکور نه از باب تطبیق و یا مصداق بلکه صرفاً از باب نوعی تشبیه و استعاره باشد.

همان‌گونه که شاعران، معشوق محبوب مورد نظرشان را به ماه و خورشید و ستاره و امثال آن تشبیه می‌کنند، کسانی هم در مقام تشبیه، پیامبر و ائمه - علیهم‌السلام - را بدین پدیده‌های آسمانی تشبیه کرده باشند. البته این معنی از کسانی چون شاعران و ادیبان خیال‌باف و نازک‌اندیش بعید نیست، ولی آیا می‌توان چنین مطالبی را به عنوان حدیث منقول از معصومین - علیهم‌السلام - تلقی به قبول کرد؟! حتی بر فرض صحت سند این احادیث آیا نسبت چنین مطالب شاعرانه‌ای به اهل بیت - علیهم‌السلام - دون شأن و مرتبهٔ آنها نیست؟!

ولی نویسنده محترم کتاب این معنا را ممکن و قابل قبول دانسته لذا در ص ۱۸۹ می نویسد: «وقتی گفته می شود اطلاق «سما» بر امام علی - علیه السلام - و یا «نجم ثاقب» بر پیامبر - صلی الله علیه و آله - یا «خُنس» بر قائم آل محمد - عجل الله تعالی فرجه - تطبیقی باطل است به نظر می رسد گوینده این سخن هنوز نتوانسته مفاهیمی از قبیل استعاره و تشبیه و یا کنایه را هضم نماید!»

باید گفت: آری، انصافاً این گونه مطالب از باب تطبیق، تطبیقی درست و استوار نیست ولی از باب تشبیه، برای کسانی که همچون شاعران قوه تخیل نیرومندی دارند هیچ مشکلی نخواهد داشت، شما می توانید معشوقتان را به تمام پدیده های زیبای هستی تشبیه کنید و هرگونه که خواستید، و به ذهنتان آمد، در عالم خیال تصور کنید و سپس تصدیق فرمایید!

و اما این که نویسنده محترم اظهار داشته که قوه هاضمه گوینده هنوز نتوانسته چنین مفاهیمی را هضم کند، البته این سخن درستی است، چون همگان همچون نویسنده محترم این کتاب هاضمه پرتوان و نیرومندی را ندارند که همه چیز را در خود هضم کند!

خلاصه مطلب آنکه اولاً: این گونه روایات که شمار آنها کم هم نیستند، از نظر سند ضعیف و غیرقابل پذیرش اند، لذا نمی توان آنها را به اهل بیت - علیهم السلام - نسبت داد، و ثانیاً: اگر چنین تطبیق هایی جایز باشد، هر باند و گروهی در قالب هر مذهب و مسلک اسلامی، می تواند آن آیات را منطبق بر پیشوایان مذهبی مورد نظر خویش قرار دهد، و از این راه هر کسی احیاناً با چنین تأویلهای خنکی در صدد حقانیت رهبران مذهبی خود برآید. و مگر چنین کشمکش های بی سامان فرهنگی در تاریخ اسلام کم رخ داده است؟! گروهی از شیعیان چنین آیاتی را بر پیشوایان معصوم خود منطبق ساخته اند و دسته ای از سنی ها هم همین گونه آیات را بر خلفای خویش تطبیق نموده اند! برای دریافت چنین واقعیتی می توانید حداقل به منابعی چون *التدوین و تفسیر امام فخر رازی* مراجعه فرمایید.

در پایان، تلاش مؤلف گرانقدر در تدوین چنین اثری شایسته قدردانی و سپاسگزاری است. در مجموع اخبار گرای^۶ خوش بینانه و تا حدودی توجیه گرانه مؤلف محترم در این کتاب، سیر تطوّر او را از «مقول» بیشتر به سوی «منقول» کشانده است. بنابراین مناسب است که نام این کتاب را به *آموزه های منقول تفسیری از اهل بیت - علیهم السلام - در تفسیر، تأویل و تطبیق قرآن* تغییر داد. زیرا در روایات تفسیری منسوب به اهل بیت - علیهم السلام - روش خاصی جز «تفسیر قرآن به قرآن» لحاظ نشده است و تأویل ها و تشبیه ها و تطبیق های منقول هم مستند به ادله محکمی نیستند.^۷

پی نوشت:

۱. این سه علامت تعجب از خود مقدمه نویس است.
۲. این سه علامت تعجب از خود مقدمه نویس است.
۳. ر.ک: ترجمه های ممتاز قرآن در تراژوی نقد، محمد علی کوشا، انتشارات کتاب مبین، ۱۳۸۲.

۴. محمد کاظم شاکر، *روش‌های تأویل قرآن*، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ هـ. ش، ص ۱۶۹ تا ۲۰۰.
۵. نگارنده کتاب *روش‌شناسی اهل‌بیت*، تمامی موارد را نیاورده و مورد (ز) را از قلم انداخته است، شاید دلیل علمی (!) متقنی (!) در نقد آن، را از یاد برده است!!!
۶. درباره غلو در متون روایی و کتب، اشارات بسیاری آمده است، اما نمونه‌های خوبی از نقد غلو در حق ائمه اطهار - علیهم‌السلام - که به دور از افراط و تفریط باشد کمتر یافت می‌شود. نمونه خوبی از آن در دانشنامه امام علی - علیه‌السلام - جلد سوم، بخش نبوت و امامت آمده است. این مقاله که از نعمت‌الله صفری فروشانی با همین نام (غلو) در صص (۳۷۵-۴۲۴) آمده است، تقریباً به دور از زیاده‌روی یا کاستی، توانسته است مفهوم غلو و ادوار تاریخی آن را بررسی و نقد کند. مراجعه به دیگر اثر نویسنده یعنی *غالیان با کاوشی در جریان‌ها و برآیندها*، چاپ اول، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، خالی از فایده نخواهد بود. همچنین در باب غلو و تفاسیر و تأویلهای آیات و انطباق آن بر معصومین - علیهم‌السلام - مراجعه به دو کتاب ذیل توصیه می‌شود:
۱. *اسیپ‌شناسی و روش‌شناسی تفسیر معصومان - علیهم‌السلام*، مرکز نشر علوم و معارف قرآن کریم (کتاب مبین) علی اکبر رستمی، ۱۳۸۰، ۲۵۰ صفحه. کتاب فوق نمونه‌ای روشن‌تر از روش‌شناسی قرآن کریم از دیدگاه معصومان است و زودن آنها از بیکره روایات تفسیری را بررسی کرده است. نگارنده به موضوع تفسیر قرآن با قرآن تأکید و پافشاری کرده و از پرداختن به دیگر موضوعات پراکنده پرهیز نموده است.
 ۲. *روش‌های تأویل قرآن به معناشناسی و روش‌شناسی تأویل در سه حوزه روایی، باطنی و اصولی*، دکتر محمد کاظم شاکر، زمستان ۷۶، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، که در متن کتاب نیز بدان اشارت رفته است.
- نگاهی به کتب و نشریات ذیل نیز خالی از فایده نخواهد بود:
۱. *التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب*، محمد هادی معرفت، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ اول، مشهد، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- ج ۱ (صص ۴۵۶-۵۶۶).
۲. *علوم القرآن*، محمد باقر حکیم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۷ هـ. ق. (صص ۳۰۷-۳۴۰).
 ۳. *قانون تفسیر*، سید علی کمالی دزفولی، انتشارات کتابخانه صدر، تهران بی تا، (صص ۶۱-۷۵).
 ۴. *فصلنامه پژوهش‌های قرآنی*، بهار و تابستان ۷۵، شماره ۶-۵.
 ۵. *فصلنامه رساله القرآن*، ش ۹.
 ۶. *مسائل عقائدية فی الغلو والتفویض، النطق والرزق، العلم بالغیب، الحقیقة المحمدية*، قم سید علاءالدین امیر محمد قزوینی - قم - یاس زهرا - چاپ سوم، ۱۳۸۲ هـ. ش.
 ۷. امام علی و قرآن: پژوهشی در تفسیر و روش‌های آن در اندیشه امام علی (ع)؛ محمد مرادی - قم - نشر هستی‌نما - ج اول، ۲۶۳.
 ۸. مکاتب تفسیری، مفسران نخستین، مکتب روایی محض، تفاسیر روایی محض، علی اکبر بابایی - جلد اول، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، چ اول، ۱۳۸۲.
 ۹. *باطن و تأویل قرآن*، علی اکبر بابایی و محمد کاظم شاکر، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم، ۱۳۸۱، (صص ۸۳-۱۲۲).
 ۱۰. همچنین نویسنده محترم برای فهم و تأویل و تفسیر قرآن می‌بایست: نخست به فراگیری مباحث علوم قرآنی بپردازد و مخصوصاً واژه‌های تأویل و تفسیر را فرا گیرد، برای وی نیز رجوع به منابع ذیل خالی از فایده نیست.
- روش‌های تأویل قرآن، با مشخصات پیشگفته: فصول: تأویل در قرآن، معناشناسی تأویل، فصل سوم: دانش تأویل و آگاهان به آن در متون اسلامی (صص ۱۱۱-۱۳۷)، فصل چهارم. جری و تطبیق قرآن بر اهل‌بیت - علیهم‌السلام - و مخالفان‌شان در روایات تفسیری (صص ۱۳۷-۲۰۵) مخصوصاً بخش تطبیق.
- *دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی*، به کوشش بهاءالدین خرمشاهی، دوستان، ناهید تهران ۱۳۷۷، اول، ج ۱ (صص ۲۶۸-۴۷۱).
۷. بهاءالدین خرمشاهی، *قرآن‌پژوهی به هفتاد بحث و تحقیق قرآنی*، ناهید ۱۴۷۶، تهران، چاپ سوم، تأویل (صص ۱۵۸-۱۶۶) و فهم قرآن با قرآن (صص ۳۲۳-۳۴۲).



پښتونستان ګاونډي او مطالعاتي څانګه
پښتونستان ګاونډي او مطالعاتي څانګه